

کتاب «با مادرم همراه» زندگینامه یکی از شاعران تاریخ ادبیات ایران است که رشد و تحول چنین شخصیتی را از کودکی تا درگذشت مادرش عرضه می‌کند، گوشه‌هایی از تاریخ فرهنگی – اجتماعی معاصر ایران را از جهت روانکاوانه باز می‌نماید و متنی درخور تحلیل و تفسیر را می‌آفریند. همان‌گونه که فرد در فرآیند روانکاوی شدن، در بسترِ قرار می‌گیرد، که گذشته تا حال را به گونه‌ای نمادین (یعنی کلامی) بازسازی می‌کند و تجربه‌های روانی گذشته زمانی که در حال حضور دارند و گذشته روانی محسوب نمی‌شوند را باز آفرینی می‌کند تا بتواند به تحلیل، حل و فصل و بازسازی آنها دست یابد، به بینشی به لایه‌های پنهان ضمیر ناآگاه برسد، گذشته را تاریخی سازد و برخی ریشه‌های مسائل کنونی‌اش را در آن گذشته به ویژه کودکی بجوید و بیابد، این متن نیز فراتر از یک گزارش زمانی، با نداعی‌های روایتگرش پیش می‌رود و در زمانی سیال، خاطره‌ها، تصورها، خیال‌ها و اندیشه‌های روایتگر را در کلام بازتاب می‌بخشد و هیجان‌ها، احساس‌ها و عاطفه‌های همسو با تجربه روانی فرد خویش را آشکار می‌کند و کلامش پژواک آنها می‌شود. در این نوشتار به برخی از محورهای روانکاوانه متن پرداخته می‌شود، تا از افق و چشم‌اندازی دیگر این متن بازخوانی شود و از جنبه‌هایی که شاید بیشتر ریشه در ناآگاه دارند، پرده‌گشایی شود، هرچند که شاید نتواند همه لایه‌ها را تا زرفا پیماید، چرا که همیشه ردپایی از ناگفته‌هایی هست که به ساحت کلام در نیامده‌اند. کتاب «با مادرم همراه» توسط انتشارات «سخن» منتشر شده است.

یادمان، خیال و تصور

این سه مفهوم کلیدی در روانکاوی فرویدی، که با یکدیگر در تعاملی روان‌شناختی قرار می‌گیرند، برای درکی ژرف‌تر از متن «با مادرم همراه» می‌توانند یاریگر باشند، که به‌گونه‌ای فشرده به آنها در بستر این نوشتار پرداخته می‌شود.

الف) یادمان: یادمان گونه و نوعی از خدادهاست، که خود را در حافظه مندرج می‌سازد. «رد یادها» به گونه‌هایی مختلف و زمانمند در نظام روانی باقی می‌مانند و در تجربه‌های روانی، واکنش‌ها و تفسیرهای سوزه خود را می‌نمایانند. یادمان گاه در ضمیر آگاه همراه با عاطفه، احساس و هیجان است و گاه خود به مجموعه هیجانی منظم به آن، به ضمیر ناآگاه ۱۱ یا سازوکار دفاعی ۱۲ روانی واپس‌نش رانده می‌شود و گاه از مجموعه هیجانی منظمش مجزا می‌شود و یادمان برهنه از احساس، به‌مان‌تصویری در آگاه می‌ماند و عاطفه‌های مجزا شده‌اش به ناآگاه واپس‌زده می‌شوند اما از میان نمی‌روند و از راهایی چون رویا، خیال، لغزش‌های کلامی یا نشانه‌های بیماری‌های روان‌شناختی بروز و ظهور می‌یابند.

ب) خیال: خیال شکل‌های گوناگونی دارد، که همه در خدمت ارضای میل هستند. خیال پرذاتی‌های آگاهانه که رویاهای روزانه هستند، خیال پرذاتی‌های ناآگاهانه، که در روانکاوی خود را می‌نمایانند و خیال‌های آغازین، سوزه را قادر می‌سازند که میل را در واقعیت روان ارضا کند، اگر جهان بیرون همراه و کلمبشخ نیست در این واقعیت روانی محدودیت‌ها و ممنوعیت‌ها رنگ باخته‌تر از واقعیت بیروند.

پ) تصور: تصور بازتولید ادراکی پیشین است، که فروید آن را در برابر عاطفه قرار می‌دهد. و در استمرار نظر به‌اش تصور

را به دو قسم عمده تقسیم می‌کند: تصور لغت و تصور شیء.

تصورهای ششی که ضمیر ناآگاه را مشخص می‌سازند، در پیوندهایی بی‌واسطه با شیء هستند، که تجلی آنها در ادراک کودکان و نیز ادراک متوهمان قابل تجربه است.

ولی تصویرهای لغت به ضمیر پیش‌آگاه – آگاه متعلق‌اند و بر مبنای طبیعت شناختی‌سازی از واژه مشتق می‌شوند که با کلامی‌سازی و آگاه‌گردانی در پیوندند.

متن، راوی و روایت

راوی در سراسر روایت خویش که آفرینش متنی ماندگار است، سه پایگاه روانی را متجلی و همراه می‌سازد.

الف) «آن من» نگارنده: «آن من» در روانکاوی ساختگاهی و در دستگاه روانی است، که با پیروی از «صل واقعیت» هم خواشش‌ها و میل‌های بن و نهاد روان (که «آن او» نامیده می‌شود) که تابع «اصل لذت» است را در نظر می‌گیرد و هم

تحلیل روانکاوانه کتاب «با مادرم همراه»

زندگینامه خودنوشت سیمین بهبهانی

دکتر سیدحسین مجتهدی**



به فرمان‌های ارزشی – اخلاقی و باید و نیابدهای «فرمان» گوش می‌سپارد و با توجه به جهان واقع می‌کوشد با مصالحه بین پایگاهی، واکنشی روان‌شناختی را انتخاب کند، که هر سه بعد را در آن لحاظ داشته باشد. قسمتی از این پایگاه روانی بیشتر پیش‌آگاه – آگاه است و سازوکارهای دفاعی روانی‌اش در ضمیر ناآگاه است. در متن «با مادرم همراه»، روایت بر پایه و با محوریت «آن من» راوی پیش می‌رود و راوی بدون سانسور آگاهانه از میل‌ها، پرخاش‌ها، آرزوها، اشتیاقی‌ها دردها، شرم‌ها، ترس‌ها، و… دیگر هیجان‌های خود سخن می‌گوید و اینکه چگونه گاه در تعارض با نظام اخلاقی – ارزشی‌اش قرار می‌گرفت‌اند و او چگونه به این تعارض‌ها پاسخ داده است.

ب) «من – آرمان» و «آرمان – من» نگارنده: وقتی که «آن من» در روند رشد و تحول روانی – جنسی، والدین را «برون‌فکنی» کرده، به «همسان‌سازی» با آنان می‌پردازد، به نوعی به «زمانی‌سازی» ایشان دست می‌یازد، چرا که



آنان را به عنوان قدرت‌های «همه توان» باز می‌شناسد و جانشین خودشیفتگی نخستین گمشده‌اش – که در آن حالت کودک خود را محور و مرکز جهان می‌بیند – می‌سازد. این تصور آرمانی بعدها، از طریق سازوکار روانی انتقال، به دیگر ابره‌های مهم زندگانی فرد منتقل می‌شود و الگوها، اسوه‌ها و شخصیت‌های آرمانی بعدی فرد را در طول زندگانی می‌سازد.

هرچند که در روند معمول رشد و تحول روانی بنا آن است، که تصویرهای آرمانی مطلق، نسبی شوند و همان‌طور که باید کودک روزی دریا بد، والدین او (هر دو یا یکی از آنها) دارای همه صفت‌های مثبت عالی‌ترین) نیستند، برای شخصیت‌های آرمانی بعدی نیز این اتفاق قرار است بیفتد، اگرچه بسیاری اوقات به دلایل روانکاوانه، فرد در برابر آن دست دادن تصویر آرمانی، ناآگاهانه مقاومت می‌کند، چرا که داشتن ایده‌ای آرمانی برای سرمایه‌گذاری روانی بسیار ازشاگر و کمابخش است تا آنکه به تعبیر اقبال لاهوری، فرد «تراشیدم، پرستیدم، شکستم» را تجربه کند. در اینجا باید تاکید شود، که «آرمان – من» می‌تواند کاملاً تنها در جهان روانی فرد در حضور و معنا بیاید و با واقعیت بیرونی پیوندی قوی نداشته باشد. در این متن، ابره آرمانی راوی در بستر روایت رخ می‌نمایند. تخت ابره آرمانی، «مادر» است. کسی که نامش در قلب عنوان متن است، و آنگونه در روان راوی درون فکنده است که می‌گوید: «تکرار سرنوشت خودم» (صفحه ۳۵).

برای راوی مادر اینگونه تجربه شده است: «شاعر، نویسنده بود، حکیم بود، همسر و یاور خانهدار بود، از دوستانش نیز غافل نبود» مادر راوی به علوم طبیعی، ادبی، دینی، زبان‌های خارجه، هنر موسیقی و شعر علاقه‌مند بوده است (صفحه ۳۶) و برای دست یافتن به آنها تلاش کرده و جایگاهی درخرو یافته بوده است و می‌بینیم که راوی نیز با مادر درون‌فکنده همسان‌سازی کرده و در همین حوزه‌ها کوشیده است و در یکی از آنها (شعر) که موسیقی، ادبیات و آگاهی‌های اجتماعی را نیز در خود دارد، به جایگاهی رفیع رسیده است. وی نخست به تحصیل مامای، سپس حقوق پرداخته است. زبان‌های خارجه به ویژه فرانسه راوی به گواه روایتش، با دو ابره، به چکاد چنین عشقی

این افسانه‌ها را در مورد آدم‌های منظم دور بریزید

توده‌های مردم ناظم‌من نیازمند آزادی‌شان هستند یعنی به هر حال ادعایش را دارند. از دیدگاه آنها در اختیار داشتن یک سیستم سازماندهی مکتوب به معنای مرگ



روانشناسی

مشاوره

زنان و مردان باید بدانند

ترجمه: علی سهیلی

دکتر فیل از مشهورترین روانشناسان جهان است. او می‌گوید بر اساس تجاربش طی ۱۸ سال کار مشاوره توصیه‌هایی هم برای آقایان و هم خانم‌ها دارد که برای بهبود روابط زناشویی بهتر است هر دو جنس به آنها دقت کنند:

آنچه خانم‌ها باید بدانند:

– مردان این روزگار از زنان خود چیزی بیش از یک کدبانوی خانه‌دار و مراقبت تا هنگام مرگش برابم حامی و مراقب و دوستی راستین و بی‌توقع بود.» (صفحه ۱۷۹) نخستین شکست عشقی نیز با همین ابره، تجربه می‌شود. عشقی از این دست، انحصارطلب و رقابت‌جوست و معشوق را نمی‌تواند با دیگری تقسیم و تسهیم کند، از این روی وقتی ابره عشق خود را با دیگری، دست در دست و قسه گو و سرستم می‌بیند، به تعبیر خودش: «قلبم فرو ریخت» (صفحه ۲۳۵) اما این شکست عشقی، انسان روان او را جریحهدار ساخت که روان نتوانست بار آن را به دوش کشد و جسم زبان ضمیر ناآگاه و روان جراح‌تدبیده شد، به ویژه آنکه این درد نمی‌توانست برای کسی به گفتار درآید و از این روی با سازوکار دفاع روانی «تبدیل»

۴۰، درد روان، جسمانی شد. (صفحه ۲۳۵) و این سازوکار دفاعی روان باز تکرار می‌شود، درد ناشناخت‌های که ناآگاهان به وهم نسبتش می‌دهند، حال آنکه «روان – تنی» است، مساله روانی به نشانه بیماری جسمانی مواجهیم و این نشانه عاینه‌گر از تشخیصش ناتوان بوده است (صفحه ۴۱۸) در این نوع بیماری‌ها، همان‌گونه که گفته شد، با تبدیل مساله روانی به نشانه بیماری جسمانی مواجهیم و این نشانه نمادی است که ریشه‌اش در ضمیر ناآگاه سوزه می‌باشد.

ابره دیگر در این راستا همسر دوم است. «آن مرد همراه» را تا فراسوی لذت تجربه می‌کند و از لذت عشق به درد عشقی می‌رسد که نمی‌خواسته آسان از دست بدهد، لذت به صورت درد تجربه می‌شود و بارانه مرگ در پیوند قرار می‌گیرد. اولین مردی که هر دختر به گونه معمول تجربه می‌کند، پدر است. اما راوی از آغاز زندگانی با غیاب‌های پدر روبه‌روست. تبعید سیاسی پدر و سپس جدایی‌اش از مادر، خشمش‌هایی را با پدر تجربه می‌کند که تایید ضمنی

مادر را در پی دارد، چرا که تصویر پدر به‌دلیل رابط‌اش با عابر مخدوش شده است یا این همه طنین روایت، آنگاه که پدر خیلی را توصیف می‌کند، حامسی می‌شود و آنگاه که وی را نقد می‌کند، شرایط مدرسال‌ر آن زمان مطرح می‌شود و نقد بیشتر عقلانی است تا هیجانی. اما مهم‌ترین ابره مردانه کودکی، پدربزرگ است، که در این مورد، راوی به صراحت بیان می‌دارد: «آن‌قدر مهربان بود که حس اعتماد به مردان را برای همه عمر در من برانگیخت.» انتقال این رابطه به روابط بعدی، آن‌قدر پایا و توانا بوده است، که با وجود همه تجربه‌های منفی وی از مردان، نیز رابطه نارضایت‌مانده با همسر اول، مرد ستیز نشده است. اما این تاکلی‌ها رهی دیگر در روان او می‌کشاید. گرایش به نقشی قربانی‌گونه که تقدیر یا سیستمی مدرسال‌ر به او و مادر، به عنوان زن تحمیل کرده است. در جایی دیگر هم سرنوشت خود با مادر را اینگونه تبیین می‌کند: «هر دو قربانی شرایط مدرسالاری آن زمان بودیم.»

نکته مهم روانکاوانه دیگر در پیوند با عشق و عشق ابره، مفهوم «فقدان» است. از دست دادن یا ترس از دست دادن، تهدیدی است که دلبستگی را ناامن و بی‌ثبات می‌سازد و تشویش و اضطرابی روان‌شناختی پدید می‌آورد. در سراسر متن شاهد آنیم که راوی تجربه‌گر فقدان است. از فقدان‌های مقطعی پدر، تا تجربه مرگ برادر کوچک «عادل‌بور، پدربزرگ و… که تجربه می‌کند اما شاید مهم‌ترین آنها، فقدان‌های موقت مادر بوده است: «همه امید زندگیم مادر بود، وقتی که دیرتر از معمول به خانه می‌آمد گریه می‌کردم» راوی نیز تلاش‌گری‌های اجتماعی و سیاسی خود را در سراسر عمر، اصلاً کلامی بی‌می‌جوید، اگر خط قرمز مادر منافع ملی بوده است و وقتی درمی‌یابد فرقه و حزب توده پشت شعارهای برابری‌خواهانه دل در گرو منافع «برادر بزرگ» دارند و به مپهن و ملت به گونه‌ای مستقل و آزاد نمی‌اندیشند، چون بسیاری از افراد هم‌عمرش از آنان روی برمی‌تابد. راوی نیز در سراسر آثارش، نظم و نثر، از فرهنگ و ادب ایران زمین قنفته و سروده و برای اعتلا و ارتقای آن کوشیده است.

* روانکاو، مدرس دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی

– زنان به رفتار محبت‌آمیز بها می‌دهند و چنین رفتاری بر آنان در هر حالتی تاثیر فراوان دارد.

– زنان برای ابراز محبت، به مقدماتی احتیاج دارند و مردها گاه به اشتباه گمان می‌کنند که همسران‌شان آنها را دوست ندارند.

– مرد نیاز دارد که همسرش از کار مفیدی درآیند، داده، شکر و قدر دانی کند.
– وقتی مرد، همسرش را تایید می‌کند، متقابلاً مورد تایید او قرار می‌گیرد.
– مرد، روزانه به مدت ۲۰ دقیقه باید به شکلی به همسرش توجه کند که انگار برای ریسمش کار می‌کند یا به مشتری خویش خدمت می‌کند.

– برای زنان ارتباط برقرار کردن صرفاً به معنای در میان گذاشتن اطلاعات نیست بلکه به معنای در میان گذاشتن عواطف و احساسات‌شان است.

– زنان در خواندن ذهن، مهارت بیشتری دارند.

نگاه

نگاه روانشناسانه به سر یال «زمانه»

دلمان باید برای چه کسی بیشتر بسوزد؟

حسن عسگری‌فر

سر یال زمانه، روایت قسمتی از جامعه جوان ماست که در خواست‌ها، غیبه‌ها و تمناها و آرزوی تحقق یافتن زود هنگام آنها غرق شده است. مجموعه‌ای از آدم‌های طبقه مرفه و طبقه متوسط پایین که البته کم هم نیستند. جوانان متعلق به این گروه‌ها که خود را محق می‌دانند (که شاید باشند) یا آگاه و مطلع و مدبر (که گروهی در بینشان این گونه‌اند) و خود را محق، توانمند و مدبر می‌دانند که با پشت کردن به ارزش‌ها، هنجارها و جایگاه‌های از قبل تعریف شده، خود را موجه در شکل‌گیری شیوه‌های نوین و حتی ابتکاری برای وصول به آرزوهایشان می‌انگارند، مثل خانواده آذرنیا که همایشان به امید وصال و یافتن همدم و هم خانه و همسری، مدام فریاد تعویض خنثه به امید ارتقای جایگاه اجتماعی‌اش دارد تا شاید بختش از گره کور طبقه اجتماعی پایین باز شود و امیدش به رنگ نامیدی بی‌رنگ بگردد.

سینا آذرنیا، برادری جوان که نقشی مردانه و مسوولانه را در نبود پدر، زود هنگام به کول گرفته، اگرچه نماد و سمبلی از مردانگی را ندیده و تجربه نکرده تا نقشش را درست یاد گرفته باشد، به این سبب در شروع جوانی به امید تحقق آرم‌های نوپوایی و با آرزوی ارتقای به آنچه دلش نوید می‌دهد، بار خانوادگی از کول گرفته، با فکر آرزوهای نیخته و ریش نیافته و به امید دیگران و نه خود، فکر می‌کند پیش می‌رود و مادری که جز خودخوری و رنج کشیدن از آه‌های فرزندانش کار دیگری از دستش بر نمی‌آید و سر انجام پاسوز همین آه‌های شود می‌میرد و پدری که خودخواهانه و خودمحوانه از ۲۰۰ سال قبل خانواده را رها کرده تا خود را نجات دهد که او نیز در منجلاب لوهام و خیال‌های واف‌های زندگی‌اش است.

و البته ارغوان، دختری دلسوز و کمک خرج خانواده که در گذری از زمان گمان می‌کند می‌تواند به تنهایی از تردیدان بی‌پله ترقی خود را بالا بکشد بدون آنکه زخمی بر دارد و شاید بتواند با نجات خود، دیگر اعضای خانواده‌اش را هم متنجی باشد و فرشته تجلت شان. او خود را توانمند می‌داند که در قسمتی از خانواده فریاد بر اشتباه‌اش بلند می‌کند که دیگر بزرگ شده و صلاح خویش خوب می‌داند و به راهنمایی و تسلوزی کسی هم نیاز ندارد، چون خوش‌بینی‌اش از سر بی‌تجربگی است در چالش فرد با اجتماع نه از سر پیروزی‌های مکرر. شاید باید دل‌مان برای ارغوان بیش از همه ریش ریش شود ولی مگر نه آنکه هر چه گشتنی آن را درو می‌کنی و این شاید مشکل بسیاری از همدلان و هم نسلان ارغوان است که نه دورها بلکه فقط جلوی پایشان را نگاه می‌کنند و حمایت خانواده را نه روغن روان‌کننده چرخ زندگیشان که کوه سنگی بزرگی بر ششاهراه زندگیشان می‌بینند و شاید علت همه اینها هزار تری‌بی‌است که خواسته خانواده‌ها، رنگ قرب‌ناب‌ک جامعه، روابط بین فردی به ظاهر قابل اطمینان اجتماع و ترس و اضطراب حاصل از نگاه کردن به آینده، مولود آن است، ارغوان دختر معصوم و بی‌جره‌ای است که از معاشرت با بزرگان و متمولان می‌خواهد برای خود چهارچرخه رسیدن و همنشینی با آنان را بسازد، غافل از آنکه در تنهایی‌های غریبه‌اش کسی جلوی پایش سبز می‌شود که اگرچه به رنگ پول و مال و خانه و خانواد‌ه چند دهگانی از دهک اجتماعی و بالاتر است اما خود هنوز در پیچ و خم رفتارهای احساسی و خلقی‌گیر است که در تضاد با معقولات و موجبات، اسیر و محبوس است و تنها کاری که می‌تواند بکند، دعوت کسی به هم سلول شدن برای گذر از تنهایی حبس است و پس از آرام شدن محیط و اتمام دوره محبوس‌ی، خداحافظی، چون به قول خود بهزاد فروزان‌فر «جیب آدم که گشاد می‌شود، سیلف‌اش هم عوض می‌شود.» بهزاد فروزان‌فر اگرچه زیر آید عمل‌چان سسینه زده و خود را مرد او می‌داند و پدرخوانده‌اش، به طرف‌العینی به همه چیز شک می‌کند چون ذاتاً به چیزی یقین ندارد، چون یقین و مفهوم واقعی آن را نیاموخته، بلکه کودکی‌اش را فقط در جبه مردانگی مخفی کرده است که اگر غیر از این بود باید هم عشقش به نامزد دیرینه‌اش (دختر عمو) ریشه‌دارتر می‌بود و هم در زمان تنهایی و استیصال و بی‌کسی، زود هنگام با تصمیم‌های عجلانه و عشق‌های ترجمه نشده، نه خود را به منجلاب نابودی می‌نگذارد و نه دختر بی‌امیدی را که به لیبک و آیدول رانده بود. بهزاد فروزان‌فر هم جوانی بی‌تجربه و ناخ بر نند نه‌ند است که گم‌اش از ازدواج و جدایی چون داشتن و نداشتن یک ماشین است. فردی که همه چیز را فردی می‌نگرد نه اجتماعی و خانوادگی و همه اینها یعنی بی‌مهارتی و ناتوانی در درک واقعیات مستتر در روابط اجتماعی و جایگاهی که گروه‌ها در اجتماع دارند و بالاخص جایگاه پر قدرت و وزین و قابل اعتماد و قابل اتکای خانواده، البته اگر خانواده بتواند نقش و جایگاهش را خوب ایفا کرده و حفظ کند، چیزی که نه در خانواده فروزان‌فر می‌بینیم، به دلیل نوع روابط و خواست‌ها و گاه ردال‌ها (به دلیل پول و قدرت) و نه در خانواده آذرنیا که نه پدری وجود داشته که پدری کند و نه فرزندان‌کی که مکتبی مؤثر و تاثیرگذار جلوی روی خود دیده باشند که به آن تمکین کنند و اطمینان.

فقدان حضور پرشور باورهای اعتقادی و اخلاقی است که هم خانواده فروزان‌فر را از نفس می‌اندازد و این خانواده را به طمع پر خوری و دردی از دست درازن، رنج‌ناکته می‌کند و هم خانواده آذرنیا را که بر کس‌ناز خودش را به میل خودش کوک می‌کند و در همنواری، صدای ناوکو را از ناوکوی ساز دیگری می‌داند تا ساز خودش چون رهبری وجود ندارد و باوری به آن، هر کس رهبر و آقای خودش است و حرف خودش را می‌زند و قبول دارد.

دروغ، اختلاس، بی‌اعتمادی، پنهانکاری و نمایش قدرت و فخر فروشی محصول یک اجتماع طبقاتی درهم ریخته است. جامعه‌ای که در آن احترام از ثروت و قدرت ناشدند و به نفع‌های کوتاه مدت و کمالات، روزگاری ریش سفید بودن کرامت خودش را داشت که حالا ریش سفیدی جایش را به حسابهای پر پول و بانکی و ابزارهای نمایش ثروت داده است که نوجوان و جوان آن را می‌بیند و قبل از هر چیزی به آنچه می‌بیند صحه می‌گذارد و در آرزوی رسیدن به آن خود را به هر دری می‌زند بی‌آنکه ذهنیتی از آنچه پشتش این درهای پر زرق و برق می‌گذرد داشته باشد و اگر جلو بروید و بگویید خود را به در بسته نکوب چون زخمی می‌شوی، تو را که راهبرش بودی غافل می‌داند چون او به آنچه می‌بیند اطمینان دارد نه به قصه‌هایی که نصفه و نیمه و بی‌مهارت و بی‌اصول بر گوش خوانده‌ای و چون رهایش کنیم تا سرش به سنگ بخورد، چون تنهایی را تجربه می‌کند، خود را محق‌تر و مظلوم‌تر می‌داند و اگر دستی به درستی به‌سویش دراز نشود، در سیکل تخریب خود، نفس بریده پیش می‌رود.

آموزش و مهارت‌آموزی درست وظیفه‌همه والدین، خانواده‌ها، همه معلمان و مدرسان و همه بزرگان اجتماع به فرزندان‌شان، به فرزندان این اب و خاک است. نباید فراموش کرد که بسیاری از مردان مرد، مردلی چون جهان پهلوان تختی، نه در خیابان‌های پر درخت و سرسبز شمال شهر که در کوچه پس‌کوچه‌های فقیرنشین این مملکت مردانگی را از دست بزرگ‌نشان به میل امانت گرفتند و خود با رفتار و کردار و باور و اعتقادات‌شان به نسل‌های پس از خود انتقال دادند. در مجموعه رمانه هیچ یک از افراد خانواده‌های فروزان‌فر و آذرنیا به نظر دارد و خوشحال نیستند، نه آنکه همه آنها آدم‌های بدی باشند که نیستند، بلکه ناراحتی‌شان به آن علت است که نگاشنان به زندگی فقط به اندازه سهم و طلب خودشان است. در این مجموعه آدم‌ها اگرچه در خانواده زندگی می‌کنند و زندگی‌شان جمعی است اما واقعیت آن است که همه آنها تنها هستند و فقط در دنیای ذهنی خودشان به تنهایی زندگی می‌کنند و چیزی از روابط واقعی جمعی در بینشان دیده نمی‌شود و این شاید یکی از مجموعه مشکلات امروزی ما هم هست.